

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

بطور کلی بشر در دنیای امروز به جنبه‌ی معنوی وجود خودش آگاه نیست. خداوند هم بطور طبیعی قاعده‌ای آفریده است که اینطور اشخاص هویت‌شان را گم می‌کنند. در واقع مثل اینکه خدا می‌گوید تو که به خودت احتیاج نداری برای اینکه یادت نیست که اصلاً چه کسی هستی؟ به کجا آمده‌ای و آمدنت بهر چه بود؟ البته جنبه‌ی معنوی فکر کردن هم احیاناً این خطر و ناراحتی را دارد که خیلی خرافات به آن می‌چسبد، چون خود جنبه‌ی معنوی قابل دیدن نیست، قابل لمس کردن نیست، بنابراین هرچه قابل دیدن نباشد به جنبه معنوی می‌چسبانند یا اینکه داستان‌ها و مطالبی که به صورت رمز و کنایه در مورد انسان گفته شده، اینها را بدون اینکه رمز و کنایه‌اش را بفهمند، همینطوری تعبیر می‌کنند. بعد هم می‌گردند یک مستمسکی از قرآن یا اخبار و احادیث پیدا کرده و دیگران هم مستمسکی از آزمایشگاه و... پیدا می‌کنند، به آن می‌چسبانند. مثلاً به اصطلاح مجسمه، یعنی آنهایی که به همه چیز جسم می‌دهند، از این قبیل هستند. فرض کنید در آیه‌ی قرآن **وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعُقَبَةُ فَلَتُ** **رَقَبَةً أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ** عقبه یعنی یک گونه سنگزاری است آنها می‌گویند از این زمین سنگزار باید عبور کنیم. زمینی که سنگزار است، سنگ دارد اگر از روی آن بروید پایتان زخم می‌شود. اما این کنایه است و بعضی تفسیرهایی در مورد بعد از مرگ برای آن می‌کنند، و امثال اینها خیلی هست. این خطری است که توجه به معنویت ممکن است ایجاد کند، حالا چطوری به این خطر برخورد نکنیم؟ یعنی چطوری این خطر برای ما محقق نشود؟ آنوقت باید از کسانی که یا این راه را طی کرده‌اند یا لااقل یک قدم در راه از ما جلوترند، بپرسیم، یا به زندگی آنها نگاه کنیم.

یکی از بیماری‌های روانی، همان گم کردن انسان خودش را، یعنی اختلال شخصیت است. اما درمان این اختلال شخصیت هم یک خطر دیگر دارد و آن این است که از حد معتدل وجود، فکرش برود مبالغه کند، اغراق کند. فرض کنید در مورد فرعون یا امثال اینها نمود، وقتی موسی عليه السلام برای اینکه فرعون بفهمد، فرمود خداوند کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند، بر تخت نشسته است، همه‌ی موجودات در مقابلش سجده می‌کنند، در بهشت جای دارد که از زیر پایش آب‌های روان جاری می‌شود. فرعون گفت که ببینید موسی می‌گوید خدا چنین است، من الان روی تخت نشستم، این زمین همه در اختیار من است، شماها همه در مقابل من سجده می‌کنید، آب جاری هم از رودخانه‌ی نیل رد می‌شود، بعد هم دو نفر زندانی را خواست. گفت این یکی را بکشید و دیگری را آزاد کنید، گفت زنده می‌کنم و می‌میرانم، پس من خدا هستم؛ می‌گوید **أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى**. فکر نکنید که آنها را ساخت، آن هم یک بشری بود که دچار این نوع بیماری خودبزرگ‌بینی شده بود. خداوند به‌عنوان مجازات، اول عقلش را می‌گیرد که اینهایی را که خودش مدعی هست باور می‌کند. خدا غیر از فرعون

به جامعه‌ی بشری نگاه می‌کند دید اگر این بماند جامعه‌ی بشری گمراه می‌شود. خود همین حالتی که داشت، یک گناه بود.

در انسان هم مانند حیوانات غریزه هست منتها خداوند دو چیز به انسان داده یکی عقل خودش و یکی آن ریسمان توسّل به خداوند، ریسمانی که به جانب خداوند می‌کشاند. اینهایی که کوهنوردی می‌روند یک طنابی یا زنجیری دارند که یک سرش را به آن بالای کوه می‌اندازند و این را می‌گیرند بالا می‌روند، حالا خدا چنین طنابی پیش ما فرستاده که بگیریم و بالا برویم. این دو تا را آفریده وقتی ما به هر نحوی این دوتا را فراموش کنیم، خود همان، مجازات دارد. مجازات برای این است که در واقع از فطرت دور شدیم، اینکه می‌گویند دین مطابق فطرت است اینطوری است. وقتی از فطرت دور بشویم خود همان مجازات دارد، غیر از آنکه چه بگوییم در اثر آن؟ اینکه انسان هویتش را گم کند یکی از همان مجازات‌هایی است که خداوند آفریده و در دوران امروز همانطوری که مثلاً می‌گویند وبا اپیدمی می‌شود نمی‌دانم آبله و... این هم اپیدمی شده است، بسیاری از مردم هویتشان را گم کرده‌اند. یعنی قدرتی که باید داشته باشند ندارند یا بیش از اندازه خودشان را بالا می‌گیرند و یا کمتر از آنچه هستند خودشان را می‌بینند. در واقع جلوگیری این خطر با اطاعت امر الهی است و به اصطلاح توجّه به بزرگانی است که به ما چیزهایی یاد داده‌اند و خودشان رفته‌اند. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح یکشنبه ۱۳۹۰/۲/۱۱)

در بسیاری از دعاها **بَبْتُ أَقْدَامَنَا** آمده است. یعنی قدم ما را در مقابل شیطان محکم کن، ثابت کن **بَبْتُ أَقْدَامَنَا وَأَضْرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ**. این دو جمله پشت سر هم که می‌آید یک جهتی هم دارد یعنی در واقع بعد از ثبات قدم نصرت بر کافرین می‌آید، هر نیت کفری که در وجود هست، آن کافر است. اگر خیلی قوی باشد شما را هم کافر می‌کند، یک نیت کفر در بین تان باشد، خیلی قوی باشد، شما هم در آن لحظه کافرید.

می‌گویند جنید با عده‌ای از مریدان می‌رفت. دید یک جنازه‌ای از درختی آویزان است، بالای آن، اسمش را نوشته که به جرم دزدی او را دار زدند. البته حکم شرعی جرم دزدی، دار زدن نیست. دفعه‌ی اول یک بند انگشت بعد دو بند انگشت، هر مرتبه هم نصیحت کنند قبول نکند بعد در مرتبه‌ی چهارم، پنجم، آن هم در سرقت شدید. (نه اینکه مثلاً یک دفتر یا قلمی چیزی را بردارد) و این دفعه وقتی که اعدام می‌کنند و به اصطلاح به دار می‌زنند، معلوم می‌شود دزدی خیلی شدید است. می‌گویند جنید رفت پایش را بوسید، تا اینجا قصه‌اش خیلی عجیب است. جنید رفت پای یک چنین دزدی را بوسید. گفت که با این ثبات قدمی که در راه دزدی داشتی، شاید خداوند به تو رحم کند و این ثبات قدمت را به حساب بگذارد. این را خیلی‌ها ایراد گرفتند، از این ایرادها خیلی می‌گیرند و اگر شما هم بخوانید در دلتان ایراد می‌گیرید. می‌گویند آقا از دزد چطوری تجلیل کنیم؟! ولی از دزد تجلیل نمی‌کنند بلکه از ثبات قدم تجلیل می‌کنند. یعنی هر انسانی چندین وجهه، چندین اعتبار دارد. این آقای دزد در دزدی قهرمان است و آخرین مجازاتش را هم دیده، در ثبات قدم هم قهرمان است. حالا

چند سال پیش در روزنامه دیدم یک خانمی در هلند، چهل و چهار بار در کنکور دانشگاه شرکت کرد و بار چهل و چهارم قبول شد، آن هم از او خجالت کشیدند، به هر جهت قبول شد، این هم اگر در درویشی این کار را می‌کرد، برایش ثبات قدم بود. البته بعد از اینکه راه را تشخیص داد و دانست خیلی‌ها از این راه رفته‌اند و به بالاترین مقامات معنوی و غیرمعنوی جسمی دنیایی رسیده‌اند آنوقت ثبات قدم به کار می‌برد.

خیلی‌ها از فقرا گله‌مندی‌هایی از اوضاع زندگی خودشان و از مسائل اقتصادی دارند، ولی آنها غیر از امر کلی که کساد اقتصادی در همه‌ی دنیا پیداست، غیر از آن ثبات قدم ندارند. مثلاً می‌خواهد پوستین دوزی یاد بگیرد، یک کار مقدماتی هم می‌کند. ولی در کجا؟ در مکه یا در مدینه که آنها اصلاً پوستین نمی‌پوشند، این غلط است. حالا همین غلطش را هم اگر ثبات قدم به خرج بدهد به جایی می‌رسد. یکی از فقرا خدا رحمتش کند، آنوقت‌ها در زمان رضاشاه، وکیل عدلیه بود، که در آن زمان وکالت قبلی همه را باطل کرده بودند و امتحاناتی گرفته خیلی‌ها را قبول کردند. ولی این قبول نشد. آمد شکایت کرد، شکایتش هم رد شد، گفتند قبول نیست، هر روز می‌آمد می‌ایستاد. وزیر عدلیه یک روز گفت این کیست که من هر روز او را می‌بینم؟ او را خواست و گفت به او پروانه بدهید. برای اینکه او می‌گفت من کاری ندارم، اگر تا وقتی پروانه ندادید، من هر روز می‌آیم اینجا، گفت به او پروانه بدهید برود پی کارش. گاهی ثبات قدم در امر غلط هم اینطور نتیجه می‌دهد. ولی من به خیلی از اینها گفتم که همان اول که مغازه‌ای باز کردی، همه‌اش خرج دارد، توقع اینکه همان روز اول بنشینی، این کشوی میزت که در آن پول جمع می‌کنی (دخل می‌گویند) دخلت پر بشود، نه! همان روز اول که می‌روی خودت برای اینکه دشت کرده باشی از جیبت درآور بگذار آنجا و آخر روز هم در دخل را باز کن و همان را تحویل بگیر بگذار در جیبت، تا فردا دو تا می‌شود. اگر یک روز این کار را کردید فردا دو تا می‌شود، دومی را برمی‌دارید اولی باشد، همینطور روزهای بعد. باید یک مدتی گرسنگی بخورید ولی ثبات قدم به خرج بدهید.



تاریخ را بخوانید، ریزه کاری‌های زندگی مردم و روحیات انسان‌هاست. این امیرتیمور که می‌گویند اولش کسی نبود، یک عده‌ای جوانان را دور خودش جمع کرد و دسته‌ی دزدان تشکیل داد و در همان راه دزدی ثبات قدم به خرج داد، بطوری که همه‌ی ایران را گرفت. از او پرسیدند که چطور شد توانستی این کار را انجام بدهی؟ خودش گفته بود که من ثبات قدم داشتم. ثبات قدم را هم، از مورچه‌ای یاد گرفتیم. در یک جنگی شکست خوردم، همه‌ی قشونم متفرق شدند یا فرار کردند من تک و تنها پیاده، هیچ جا هم نداشتم، رفتم زیر سایه‌ی دیوار خرابه‌ای نشسته بودم. نگاه می‌کردم دیدم یک مورچه‌ای آمد یک خوراکی چند برابر وزن خودش (چون حالا هم که تحقیق و بررسی کردند می‌گویند مورچه تا شصت برابر وزن خودش می‌تواند این طرف و آن طرف برود) یک بار سنگینی گرفت از دیوار رفت بالا، به آن نزدیک بالای دیوار که رسید آن طعمه افتاد، این آمد پایین طعمه را برداشت دومرتبه رفت، رفت باز تا رسید به آنجا افتاد. نمی‌دانم چند بار این کار تکرار شد تا بالاخره

مورچه این را برداشت از دیوار رفت آن طرف و به هدفش رسید. کارهای دیگر امیرتیمور را عبرت نگیرید، تقلید نکنید ولی این قسمتش را چرا.

یکی هم در صدر اسلام، اعتقاد به راه در مؤمنین، که البته این یک نیروی الهی بود چون گفتم اول، اعتقاد به راه و بعد که راه را با اعتقاد انتخاب کردید، ثبات قدم است. این اعتقاد به راه در مؤمنین بود. در آن زمان پیغمبر از مال دنیا هیچی نداشت، همه‌ی دنیا مال او بود ولی هیچی نداشت، اول که اسلام در مکه بود، عده‌ی کمی مسلمان بودند، مالی و پولی نداشتند. ایمانی داشتند که آن ایمان برایشان ثبات قدم فراهم کرده بود و معتقد بودند که باید به این هدف از طرف الهی برسند. بطوری که در جنگ‌های اولیه‌ی پیغمبر، یکی از سربازان خرما می‌مکید به آن یکی دیگر می‌داد، او هم بخورد، طوری که یک خرما را دو نفر می‌خوردند. همین قشون که اینطوری بودند از ثبات قدم و ایمان به اهدافشان، ایمان به تعلیماتی که به آنها داده شده همه جا را گرفتند. تعلیماتی که به ما گفتند باید با ایمان ما همراه باشد، این است که در کار خیر حتماً به مردم کمک کنید ولی در کار شرّ و خلاف شرع یک قدم برندارید ولو اینکه به نفع خودتان باشد. مثلاً دزدی بگویند این مال را برای من نگهدار، نصفش مال خودت. نه! اگر همه‌ی آن را هم بگویند مال خودت، نکنید. نمونه‌اش حجر بن عدی که بارها گفتم از نمونه‌های با ارزش در تاریخ صدر اسلام هست. حجر بن عدی را به جرم پیروی از علی علیه السلام گفتند گردن بزنند. وقتی خواستند گردن بزنند، آن جلاد به او گفت تو را باید گردن بزنیم، سرت را جلو بیاور که هم من راحت‌تر گردن بزنم، هم خودت راحت‌تر می‌شوی، گفت نه نمی‌کنم، گفت آخر برای خودت هم راحت می‌شود. گفت نه، نمی‌کنم. برای اینکه گردن زدنی که تو می‌خواهی بکنی، گناه بزرگی است، به چه مناسبت گردن بزنی؟ من در این گناه به تو کمک نمی‌کنم ولو به نفع خودم هم باشد. حالا همانطوری که بارها صحبت شده، از یک صفت عالی اگر ما در عمقش فرو برویم و اطاعت کنیم بسیاری صفات دیگر جذب می‌شود، ثبات قدم می‌آید، ایمان قوی و... همه در آن جمع شده است. ان شاء الله خداوند به ما توفیق بدهد که هر چه می‌خواهد بکنیم و جز آنچه می‌خواهد

نکنیم. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه ۱۳۹۰/۲/۱۴)

بیانات حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (محبوب علیشاه) شامل جزوات گفتارهای عرفانی (بیانات جلدات صبح) / شرح رساله شریفه پندصلح (تلفیق دو دوره آغاز شده در سال های ۱۳۷۶ و ۱۳۸۶ / شرح فریاشات حضرت سجاد علیه السلام (شرح رساله حقوق) / شرح فریاشات حضرت صادق علیه السلام (تفسیر مصباح الشریعه و منقح الحقیقه) / جزوات موضوعی (استحاره، خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده، حقوق مالی و عشیره، رفع شبهات با کزیده‌هایی از بیانات) / مکاتیب عرفانی (مجموعه پانچ به نامدها) / مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیها / شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم / گفت و گوهای عرفانی (مجموعه‌ی مصاحبه‌ها، عرفان در کار اداری، سلوک عرفانی در دوره مدرن) منتشر شده است.

جهت سفارش و دریافت جزوات از طریق شماره تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ و یا سایت WWW.JOZVEHI21.COM اقدام فرمایید.